**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**موضوع : اوامر / صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**1403.11.02**

 **متن خام**

**جلسه 79**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند در بیان حقیقت واجب تخییری فرموده بودند که اگر غرضی که شارع را به امر وادار کرده واحد باشد باید امر به جامع حقیقی تعلق بگیرد اگر غرض متعدد باشد ولی در دو فرض غرض داشته باشد ولی استیفاء هر غرضی مانع استیفاء غرض دیگر باشد اگر این باشد باید امر تعلق بگیرد به هر یک از اینها به هر دو اینها به نحو واجب تعیینی ولی آوردن دیگری مسقط غرض باشد.

 ما یک نکته­ای عرض می­کردیم این که اگر غرض واحد باشد حتماً باید به جامع حقیقی تعلق بگیرد ما می­گفتیم جامع حقیقی برای عرف قابل تصویر نیست نه به همین جامع انتزاعی که همان احدهما باشد کافی هست تعلق بگیرد لازم نیست به جامع حقیقی به آن معنا تعلق بگیرد اما اینکه اگر متعدد باشد غرض باید به تک تک تعلق بگیرد و اتیان به هر طرف مسقط تکلیف از طرف دیگر باشد ما می­گفتیم مقام اسقاط و مقام سقوط تکلیف باید برگردد به مقام ثبوت تکلیف. یک چیز مستقلی ولو بقاءً یک تکلیف بقائش متوقف بر این است که غرضش تامین نشود اگر غرض او تامین بشود یا غرضش غیر قابل تحصیل بشود تکلیف دیگر وجود ندارد بنابراین بازگشت وجه دوم مرحوم آخوند باید به واجب مشروط باشد

 خب صحبت سر این است که حالا این واجب مشروطی را که ما تصویر می­کنیم می­گوییم واجب تخییری را به نحو واجب مشروط در جایی که تعدد غرض هست آیا در جایی که وحدت غرض هم باشد می­توانیم به نحو واجب مشروط تصویر کنیم مرحوم نائینی می­فرماید نه در جایی که وحدت غرض باشد به نحو واجبین مشروطین نمی­شود محصل تعبیر ایشان این است که چون غرض واحد است به نحو تعیینی به یکی از اینها نباید امر تعیینی بشود این حالا نبض کلام ایشان این طوری است.

 ما اینجا عرضمان این است که اشکال آقای نائینی یک موقع اشکال ثبوتی است می­گویند اگر امر تعیینی به دو تا عدل بشود به نحو مشروط به ترک عدل آخر تامین غرض مولا را نمی­کند آن غرض واحد به این وسیله تامین نمی­شود اگر اشکال این است خب واضح است که اشکال وارد نیست چون در فرضی که مثلاً در مثال عتق و اطعام فرض این هست که یک غرض واحدی هست که مثلاً به جامع حقیقی و جامع انتزاعی عتق و اطعام متقوم هست خب شارع اگر امر کند به عتق بر فرض ترک اطعام و به اطعام بر فرض ترک عتق این غرض تامین می­شود دیگر چون بر فرض ترک اطعام محقق آن جامع عتق است در فرض ترک عتق محقق آن جامع اطعام است پس بنابراین به وسیله امر تعیینی به عتق مشروطاً به ترک اطعام و امر تعیینی اطعام مشروطاً به ترک عتق آن هدفش که تامین غرض واحد هست می­رسد مشکلی بنابراین ندارد اگر مشکل شما مشکل اثباتی است می­خواهید بگویید که چون باید بین مقام ثبوت و اثبات تناسب باشد چون ثبوتاً غرض مال جامع هست حالا چه جامع حقیقی در نظر بگیریم چه جامع انتزاعی در نظر بگیریم اعتبار اثباتی شارع هم باید به همان چیزی که ثبوتاً مصب غرض هست تعلق بگیرد این طوری.

 پاسخ این مطلب هم این است که این اشکال هم وارد نیست چون غرض در مفاهیم که نیست غرض در آن مصداق خارجی است مصداق خارجی جامع بر فرض ترک یکی از افراد فرد دیگری است مصداق و محقق جامع بین عتق و اطعام در فرضی که عتق را ترک کنیم اطعام است بر فرضی که اطعام را ترک کنیم عتق است پس بنابراین شما می­گویید مقام ثبوت و اثبات باید هماهنگ باشند اینها هم هماهنگ هستند دیگر یعنی آن چیزی که مصب مصلحت است به او امر می­شود مصب مصلحت در خارج است در خارج اگر عتق ترک شود مصب مصلحت اطعام است اگر اطعام ترک شود مصب مصلحت عتق است البته یک اشکالی اینجا وجود دارد آن اشکال اشکال عام در بحث ترتب است که آن این است که اگر شخص هم عتق را ترک کند هم اطعام را ترک کند باید به هر دو امر شده باشد به فرض اینکه چون عتق را ترک کرده شارع می­گوید اطعام باید بکنی چون شرط فعلیت امر به اطعام تحقق فعلی می­شود دیگر شرط آن. از طرف دیگر چون اطعام را ترک کرده امر به عتق هم شده یعنی باید هم به عتق شده باشد هم امر به اطعام در حالیکه ما می­دانیم یکی از اینها بیشترش امر نشده امر به عتق باشد شده باشد هم امر به اطعام شده باشد یعنی امر به هر دو شده باشد در حالیکه امر به هر دو ما می­دانیم نشده شارع نمی­خواهد هر دو آورده بشود این اشکال همان اشکال عامی هست که در بحث ترتب است.

 در بحث ترتب، ترتب دو جور داریم ترتب از یک طرف، ترتب من جانبین. ما نحن فیه شبیه ترتب من جانبین است ترتب من طرفٍ واحد در جای اهم و مهم است خب این اشکال مطرح هست که شما مهم را واجب بخواهید بکنید مشروطاً به ترک اهم مشروطاً به ترک اهم بنابراین اگر اهم را کسی ترک بکند با ترک اهم وجوب اهم هنوز موجود است به دلیل اینکه وجوب مقید به عدم شی نیست بنابراین وجوب اهم مشروط نیست مطلق است پس با ترک اهم هم امر اهم فعلی است هم امر مهم فعلی است امر به ضدین پیش می­آید در جایی که دو تا مزاحم دو تا واجبی که با هم تزاحم کردند مساوی باشند که اینها می­گویند که ترتب من الطرفین قائل می­شوند امر به هر یک از واجبین مزاحمین مشروطاً بترک الآخر خب این همین اشکال برای او هست که اگر هر دو را ترک کردی نتیجه ترک هر دو این هست که هر کدام را ترک کردی آن یکی وجوبش فعلی می­شود پس بنابراین ما امر به ضدین تعلق گرفته خب این هم مشکل اصلی بحث ترتب است که در بحث ترتب حلش کردند گفتند امر وقتی به نحو ترتبی باشد امر به ضدین نیست امر به ضدین نیست و مشکل عقلی ندارد بنابراین این مشکل مشکل اینجا نیست چون گفتند امر ترتبی به امر به جمع بین ضدین نمی­انجامد امر به جمع بین ضدین نمی­انجامد توضیحات آن در همان بحث ترتب هست عین همان بیان اینجا هم می­آید اشکال این بود که امر به عتق و امر به اطعام به نحو مشروط به ترک دیگری به اینجا ناشی می­شود که شما هر دو را باید با همدیگر بیاورید در حالی که ما می­دانیم لازم نیست هر دو را با هم بیاوریم یکی را بیاوریم کافی است این همان اشکال این است که امر ترتبی به امر جمع بین واجبین می­انجامد از اینجا به اصطلاح بحث تضاد ندارند بین اینها در بحث تزاحم تضاد دارند در اینجا تزاحم ندارند ولی اشکال اشکال واحد است اشکال این است که امر ترتبی امر به جمع بین واجبین می­انجامد و آن واجبین در بحث تزاحم ضدین هستند امر به ضدین آنجا محال است در مانحن فیه مجموعهما ضدین نیستند ولی ما می­دانیم که لازم نیست حتماً هر دو را بیاوریم یکی را بیاوریم کافی است بنابراین اشکال این است که خلاف فرض است بنابراین جوابش هم همین است همان بحثی که در بحث ترتب به آن پرداختند و پاسخ دادند که امر ترتبی به امر به جمع بین کلیهما نمی­انجامد معنای امر ترتب هر طور که آنجا مشکل را حل کردیم این هم به همان مشکل حل می­شود پس بنابراین ما وجوب مشروط به ترک آخر که واجب تخییری را به وجوبین مشروطین به ترک الآخر وجوبین تعیینین بکل من العدلین مشروطین بترک الآخر باز بگردانیم لازم نیست حتماً در فرض تعدد غرض باشد در بحث وحدت غرض هم ما می­توانیم به این نحو تصویر کنیم بنابراین اشکال مرحوم نائینی که گفتند بحث تعدد غرض صرفاً فرضی است غیر واقعی، بر فرض که این مطلب تمام باشد که این فرضی است غیر واقعی این مطلب ناتمام است چون ما بحث وجوبین مشروطین را در فرض تعدد غرض فقط ممکن است شخص نگوید در صدر وحدت غرض ممکن است همین مطلب را بگوید.

 علاوه بر این عرض کردم بحث تعدد غرض یک امر نیشقولی هست که انیاب الاقوال هست این مطلب درست نیست نه عرفی هست و خیلی هم شایع یک نکته ای را اینجا من ضمیمه بکنم یکی از نکاتی که خیلی وقتها باعث می­شود که شارع وقتی شخص یکی از اینها را بیاورد دیگر به دیگری امر نکند مراعات مصلحت تسهیل است ببینید شارع مقدس می­خواهد مثلاً شخص بانشاط نماز نخواند دو تا نماز اینجا وجود دارد هر دو هم مصلحت دارد ولی نماز اول را که بخواند دیگر آن نشاط او گرفته می­شود آن سرحالی او گرفته می­­شود شارع مقدس می­گوید اگر آن را نخواندی این را بخوان به دلیل اینکه خود اینکه آدم حال داشته باشد یعنی مصلحت در اتیان به این عمل از سر ذوق و شوق است وقتی یکی را انجام می­دهد دیگر آن شور و نشاط او از دست می­رود خسته می­شود امثال اینها این خودش یک نکته ای است خیلی وقتها علتی که شارع حتی علتی که شارع مقدس گاهی اوقات ممکن است قاعده فراغ را هم جاری کند همین است شخص شک دارد که آن نمازش را درست خوانده یا درست نخوانده شارع می­گوید بگو درست خواندم یک نکته هم ممکن است این است که این نمازی دومی که شخص می­خواند اصلاً آن نشاط آن نماز اول را ندارد حالا یک نکته ای را عرض بکنم خدا رحمت کند آقای ابوالحسنی را. آقای ابوالحسنی خیلی وقتها مطالب تاریخی را از بعضی از آقایان می­آمد ضبط می­کرد یک بار آمده بود با حاج آقا یک مطلبی می­خواست سوال کند حاج آقا تا آمدند صحبت کنند گفت اجازه بدهید من ضبط را روشن کنیم بعد شما صحبت خود را شروع کنید گفت که تجربه نشان داده که اگر مثلاً یک آقایی یک جریان را تعریف بکند من ضبط نکرده باشم بگویم دفعه دوم را بگو من ضبط کنم بعضی از جزییات قضیه را حذف می­کند دیگر حوصله او سرمی­رود بعضی از چیزها را به چکیده گویی رو می­آورد به چکیده گویی این خودش موضوعیت دارد اینکه آدم وقتی یک مطلب تازه است خدا رحمت کند مرحوم جد ما یک رساله ای نوشته بودند ایضاح الاحوال فی احکام الحالات طاریة علی الاموال این در مورد این بود که بعضی موارد می­توانیم بدون اجازه مالک در مال تصرف کرد بیست و دو سه مورد ایشان پیدا کرده بودند در فقه اینها را لیست کرده بودند و اینها را شرح کرده بودند یک رساله استدلالی بود این را داده بودند به یک آقایی و آن آقا هم داده بود به شخص دیگر و بالاخره رفته بود این رساله گم شده بود حالا چه شده بود ایشان مجبور شده بودند دوباره این رساله را نوشته بودند حاج آقا می­فرمودند دیگر آن نشاط اولیه را نداشته رساله را به آن تفصیل قبلی ننوشته بودند خیلی خلاصه کرده بودند و امثال اینها این خودش یک موضوعی است که آدم وقتی نسبت به یک شی ای فرض کنید اگر عتق کرده باشد دیگر بخواهد باز اطعام بکند هم سختش است هم نشاط ندارد هم یک ؟؟؟ هست صرفاً بحث اینکه آن واجب را ذی مصلحت هست نیست واجب باید از مکلف از سر شوق و ذوق و نشاط حاصل بشود خیلی وقتها اتیان به یک طرف شوق و ذوق مکلف را سلب می­کند به خاطر همین شارع می­گوید اگر آن را نیاوردی این را بیاور اگر این را نیاوردی آن را بیاور منشاء یعنی با وجودی که تعدد غرض هست ولی نمی­شود این دو تا غرض را مکلف با شوق انجام بدهد شارع می­خواهد اینها با شوق و ذوق و با نشاط انجام بگیرد و این خلاصه این نکات هست که تعدد غرض اینکه انیاب اقوال هست نه اصلاً این طوری نیست.

مرحوم نائینی یک اشکال دیگری مطرح کرده بودند بر تفسیر وجوب تخییری به وجوبین مشروطین به اینکه این خلاف اطلاق دلیل است خلاف اطلاق دلیل است اطلاق دلیل اقتضا می­کند که امر به نحو وجوب، اصالة الاطلاق نافی این احتمال است من عرض کردم که دلیل اثباتی وجوب تخییری گاهی اوقات یک دلیلی هست که در یک دلیل واحد به هر دو عدل امر شده گفته یا عتق رقبه کن یا اطعام ستین مسکینا اینجا بحث اصالة الاطلاق و این حرفها نیست بحث این است که به تک تک اینها اصلاً امر مطلق نشده امر مطلق به تک تک اینها نشده که ما با اصالة الاطلاق بخواهیم نفیش کنیم یعنی این طور نیست که امر به احدهما از اول اثباتاً تعلق گرفته اگر بتوانیم امر به احدهما را مشکل ثبوتی نداشته باشیم شما باید به آن ملتزم بشویم اگر مشکل ثبوتی داشته باشد و راه حل مشکل ثبوتی فقط به این است که از این ظهور دلیل رفع ید کنیم و امر را به وجوبین مشروطین ارجاع بدهیم خب خود همین دلیل اثباتی است و تقیید یعنی تقیید نیست بحث این است که شما می­خواهید امر متعلق به جامع را بگویید به فرد تعلق گرفته حالا به نحو مشروط یا مطلق هر چه باشد امر اینکه امری که در دلیل اثباتی متعلق به جامع است متعلق به احدهماست این را به فرد به تک تک افراد بخواهید تعلق بدهید ذاتاً خلاف ظاهر است اگر از باب مجبوری مجبور هستید که آن را به امر به فرضین ارجاع بدهید خب خود همان دلیل بر بقیه مطلب است اگر مجبور نیستید منهای بحث اطلاق وجوب به احدهما تعلق گرفته چرا وجوب به احدهما را شما ارجاع می­دهید به وجوب کل منهما اشکال اصلی این است بله اگر وجوب تخییری ناشی از جمع بین ادله باشد دو تا دلیل داریم یک دلیل گفته که اعتق رقبةً یک دلیل گفته که اطعم ستین مسکینا هر دو در فرض ظهار است یکی گفته اذا ظاهرت فاعتق رقبةً یکی گفته فاذا ظاهرت فاطعم ستین مسکینا اینها می­گویند این دو تا دلیل هر کدامشان یک نصوصیت دارد یک ظهور دارد مفاد نص هر دلیل کفایت آن عدل است مفاد ظاهرش تعیّن آن عدل است ما از ظهور هر دلیل در کفایت در تعیّن رفع ید می­کنیم به نصوصیت دلیل دیگر در کفایت از باب حمل از ظاهر بر نص. رفع ید از ظاهر به قرینه نص این معمولاً جمع عرفی را این طوری تفسیر می­کنند.

 خب حالا بحث سر این است که این که ما می­خواهیم رفع ید کنیم به قرینه ظهور یک دلیل در از ظهور دلیل دیگر رفع ید کنیم جهت تحلیل اثباتی آن توضیح اثباتی آن چیست دو جور توضیح اثباتی دارد یک جور این هست که ما بگوییم اعتق رقبة اطلاق احوالی دارد می­گوید اعتق رقبةً سواءٌ اطعمت ستین مسکینا ام لم تطعم ستین مسکینا از آن طرف که معنایش این است حتی در فرضی که اطعام ستین مسکینا هم کردید باز هم باید عتق رقبه کنید یعنی اطعام ستینا کافی نیست این اطعام ستینا کافی نیست ما که می­گوییم به قرینه نصوصیت دلیل در کفایت اطعام مسکین از ظهور این دلیل در عدم کفایت رفع ید می­کنیم این به خاطر همان اطلاق احوالی دلیل است اعتق رقبةً چون می­گوید حتی اگر اطعام ستین مسکین کردی باز هم باید عتق رقبه کنی این که باز نصوصیت دلیل اطعام در کفایت اطعام منافات دارد خب ما از این اطلاق احوالی رفع ید می­کنیم همین طور برعکس دلیلی که می­گوید اعتق رقبةً نص است در کفایت عتق رقبه بنابراین از دلیل اطعم ستین مسکینا از اطلاق احوالی آن نسبت به اینکه حتی در فرضی که عتق رقبه کردی باز هم باید اطعام ستین مسکینا بکنید از آن رفع ید می­کنید یعنی جمع بین اینها خودش به تقیید اطلاق ما ممکن است بگوییم هست تقیید اطلاق هست پس بنابراین این بیانی که مرحوم آخوند آقای نائینی می­فرماید اصالة الاطلاق نافی است نه اصلاً جمع عرفی به تقیید بوده جمع عرفی به تقیید بوده خود آن دلیل بر تقیید است.

 یک بیان دیگری هست آن بیان این است که ما اعتق رقبةً را اصلاً تصرف در هیئت کنیم بگوییم اعتق ظهور در وجوب تعیینی دارد خود هیئت اعتق رقبة منهای بحث اطلاق احوالی و اینها اعتق ظهور در وجوب تعیینی دارد و این ظهور در وجوب تعیینی هم از اینجا هست که ناشی از این است که اعتق به عتق تعلق گرفته ظاهر دلیل این است که عتق موضوعیت دارد عتق به ما هو عتق مامور به است نه عتق بما هو مصداق لجامع پس بنابراین اینکه ما بخواهیم اعتق رقبةً را از باب اینکه عتق عتق مصداق یک جامع هست بگیریم خلاف ظاهر است ولی می­شود ما دلیل را به خاطر دلیل دیگر این خلاف ظاهر را ما مرتکب بشویم یک طور هم این طوری ممکن است جمع عرفی بین این دو دلیل را حمل کنیم.

 به نظر می­رسد که این وجه دوم برای جمع عرفی اگر از وجه اول ضعیف تر نباشد قویتر نیست یعنی آن چیزی که طبیعی تر هست در جمع بین اعتق رقبةً و اطعم ستین مسکینا نه این است که بگوییم اعتق رقبةً رقبه یعنی از باب مصداق بر جامع این خیلی زور می­برد که رقبه را از باب مصداق جامع بخواهیم حمل کنیم یعنی خلاف ظاهری که در تصرف در رقبه و اخراج رقبه از موضوعیت هست خیلی بیشتر است یعنی ما در جایی که بین این دو تا دلیل می­خواهیم جمع عرفی کنیم طبیعی تر همین است که اطلاق هر دلیل را نسبت به صورت اتیان به عدل آخر مقید کنیم بنابراین از جهت اثباتی می­شود وجوبین مشروطین کل منهما بترک الآخر را نتیجه گرفت وجوبین مشروطین کل منهما بترک الآخر را نتیجه گرفت.

 خب البته اینجا یک نکته ای را من عرض کنم یک سوال اصلاً اینجا مطرح است اگر در مقام ثبوت آن که واجب هست احدهماست یا عتق رقبه است یا اطعام ستین مسکینا هست چرا شارع یک بار عتق رقبه را گفته یک بار اطعام ستین مسکینا را گفته اصلاً نکته آن چیست که به یکی گفته اعتق رقبةً هیچ صحبتی از اطعام ستین مسکینا نکرده به یکی گفته اطعم ستین مسکینا از عتق رقبه حرف نزده نکته می­خواهد دیگر مقام اثبات باید مطابق مقام ثبوت باشد وقتی مقام ثبوت مصب مصلحت احدهماست یکی از آنها به صورت به آن امر بشود چه وجهی دارد این چه وجهی دارد اینجا وجهی که هست گاهی اوقات به خاطر این است که مثلاً آن چیزی که عملیتر هست آن را ذکر می­کنند یا روی بعضی مصالح دیگر. جد ما اگر از ایشان عرض کنم در مورد تقلید سوال می­کردند ایشان تقلید از خیلی از علما را جایز می­دانستند ولی عقیده ایشان این بود که مصلحت نیست که در شهرهای مختلف مقلَدهای مختلف باشد در نتیجه هر کسی که هر مرجع تقلیدی که در یک محیطی موقعیت بیشتری داشت و مقلِد بیشتری داشت اگر کسی از اهل آن محل سوال می­کرد به همان آقا ارجاع می­دادند فرض کنید اگر ترک بودند به آقای شریعتمداری ارجاع می­دادند اگر اهل گلپایگان و آن مناطق بودند به آقای گلپایگانی ارجاع می­دادند این طوری بود البته اگر سوال می­کردند که آیا از کسی دیگری هم می­شود تقلید کرد می­گفتند بله می­شود تقلید کرد .

سوال - یعنی اعلمیت را شرط نمی­دانستند ؟

نه اعلمیت را شرط می­دانستند ولی همه اینها را تقلید را جایز می­دانستند می­گفتند اعلمیت به معنای اعلمیت تراز اول بودن یعنی باید به نحوی باشد که برای نوع اهل خبره قابل تشخیص باشد و همه اینها در تراز اول تفاوتهایی جزیی در اعلمیت را می­گفتند آنها ملاک چیز نیست باید فاصله اگر زیاد باشد می­گفتند همه اینها همه تراز اول هستند و از همه اینها می­شود تقلید کرد و امثال اینها اینکه اصل اعلمیت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم هم نظرشان همین بوده این بوده که خدا رحمت کند آقای حاج آقا مرتضی و اینها به توصیه پدرشان از مرحوم نائینی تقلید می­کردند و حاج آقا مرتضی می­گفتند یک موقعی به پدرم گفتم آقا من به نظرم رسیده آقای نائینی از شما اعلم است آقای حاج شیخ گفته بود نه این طورها نیست گفت هر دو در یک سطح هستیم البته خودش را هم اعلم می­دانسته بعید هم نیست خودش را اعلم می­دانسته ولی می­گفته این طور اعلمیتهایی که برای نوع اهل خبره قابل تشخیص نیست اینها مدار عمل نیست باید فاصله بین افراد در حدی باشد که نوع اهل خبره این فاصله تشخیص بدهند حالا پرانتز بسته غرض من این است که فرض کنید که یک نفری می­آمده از مرحوم جد ما از اهالی گلپایگان می­پرسیده که من از چه کسی تقلید کنم ایشان می­گفته که از آقای گلپایگانی تقلید کن یکی می­آمده از تبریز از ایشان سوال می­کرده می­گفته که من عرض کنم خدمت شما از چه کسی تقلید کنم می­گفته از آقای مثلاً از اهل گلپایگان از آقای گلپایگانی تقلید کن اینجا در این طور موارد آن نکات جانبی هست که از این باب گفته از آقای گلپایگانی تقلید کن که جایز بوده تقلید از آقای گلپایگانی نه متعین بوده اینکه شخص دیگری هم اسم نبرده به خاطر مسائل جانبی دیگر بوده که اسم برده نشده اینجا عیب ندارد یعنی این گاهگاهی این طور مصالح وجود دارد منشاء هم یا مثلاً راجتتر بوده فرض کنید که زکات فطره به هر مثلاً خوراکی جایز هست این شمالی می­آمد می­گوید که من زکات فطره چطوری بدهم می­گوید صاعٌ من ارض یک عراقی می­آید که آنجا خرما زیاد است می­گویند صاعٌ من تمر این در این طور جاها یعنی منشاء اینکه این امرها شده به خاطر اینکه آنجا شایعتر است راحتتر می­شود ادا کرد گاهی اوقات به این نحو هست که تقریباً دادن آن فرد دیگر برای این شخص خیلی سخت است حالت حرج دارد و امثال اینها تقریباً منحصر آن در حق این مخاطب خاص آن جامع منحصر به این فرد است برای این مخاطب خاص.به دلیل اینکه در واقع این یا منحصر است یا اینکه آن را انجام نمی­دهد یا آن را انجام نمی­دهد این معنایش این است که کان به دلیل سختی عمل اینکه این شمالی است اینکه خرما نمی­دهد این مفروغ عنه است کان از اول یک قید مفروض دارد یعنی اینکه ما می­گوییم به این امر شده به اینکه شما ارز بدهید به خاطر اینکه خرما ندادن او مفروغ عنه پس بنابراین واجب مشروط شده به ترک دیگری منطقی است چون ترک دیگری مفروغ عنه است که آن دیگری را این آقا ترک می­کند به آن یکی هم برای چه یعنی ببینید اینها دو تا نکته مختلف است یک نکته این بود که نه اینکه آن را ترک می­کند من مصلحت نمی­دانم که آن فرد را به خاطر یک مصلحت دیگری با وجود کفایت آن فرد امر را به این شی کردم نه به خاطر اینکه تعیین دارد من چون مصلحت می­دانستم به این آقا گفتم از این تقلید کن نه اینکه شرعاً اختصاص داشته باشد یعنی می­خواهم بگویم که گاهی اوقات حل مشکل علت اختصار بر یکی از عدلین در دلیل به این می­انجامد که ما بگوییم امرش امر تعیینی نیست تعین نداشته ولی به خاطر مسائل دیگر آن فرد را نیاورده گاهی اوقات به اینجا می­انجامد که امر تعیینی است و امر تعیینی مشروط به ترک آخر است یعنی حل مشکل آن علت اقتصار بر یک واجب بر یک عدل خودش تعیین کننده است که این را ما واجب مشروط باید بگیریم بترک العدل الآخر یا از واجب تعیینی بودن از ظهورش در تعیینی بودن باید رفع ید کنیم این خودش از جهت اثباتی دخالت دارد .

یک نکته دیگر هم ضمیمه کنم این تکه بحث را گاهی اوقات یک دلیل گفته اعتق رقبةً به خاطر اینکه آن فرد افضل افراد واجب تخییری بوده بنابراین از امر اعتق در وجوب تعیینی ما رفع ید می­کنیم حمل می­کنیم به اینکه امر به افضل فردین واجب تخییری است حمل به افضل است یک دلیل گفته اعتق. اعتق ظاهرش این است که این واجب تعیینی است ما از ظهور رفع ید می­کنیم حمل می­کنیم که اینکه افضل افراد واجب تعیینی است این حمل کردن هم معنایش این است که آن چیزی که در مقام ثبوت واجب است احدهماست این یکی را چرا به او امر کردم چرا به او امر کردم چون مستحب بوده که این فرد را بیاوریم پس این در این صورت هم امر از وجوب تعیینی رفع ید می­شود حمل شده به استحباب یعنی نه استحباب ذاتی استحباب از باب امر به افضل افراد واجب این هم از جهت اثباتی رفع ید از اطلاق نیست رفع ید از ظهور هیئت است یعنی می­خواهم بگویم از جهت اثباتی گونه های مختلفی ما می­توانیم دو دلیلی است که هر کدام آنها به یکی از عدلین تعلق گرفته جمع کنیم این گونه­های مختلف تعیین می­کنند که حکم شارع مقدس این وجوب تخییری را به چه نحو بیان کرده است حالا ادامه بحث فردا و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمدً و آل محمد.